

چیست بی معنا ترین؟ کدامست تو خالی ترین؟

شماره پرسش: ۱۸۶۸۸

تاریخ ارسال پرسش: ۱۳۹۵/۱۱/۲۷ ۰۴:۱۵:۲۷

متن پرسش

چیست بی معنا ترین؟ کدامست تو خالی ترین؟ تو خالی ترین مفهوم، «من» است. به راستی چرا وصف ذاتی «من» نزد کانت، استعلایی ست؟ آیا من شبه متعالی کانت، جز سایه‌ای موهوم و شبحی گریزان است؟ این بنیاد، عین بی بنیادی ست. در توضیح این که چرا در دوره‌ی جدید، فلسفه به «روش»، تقلیل یافت، می‌توان چنین گفت: «انسان در سودای فهم محض و پیراسته از پیش‌داوری، خواست به «خود» اتکا کند که «هیچ» را شهود کرد و در تجربه‌ی عدمی بی‌معنا، هراسناک به «روش» پناه برد، تا بی‌معناترین را بیوشاند.»

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: از پیروز که با این سؤال کشنده‌ی شما روبه‌رو شده‌ام، نه می‌توانم آن را نادیده بگیرم و فراموشش کنم، و نه می‌توانم به راحتی با آن روبه‌رو شوم و با چنگال‌های خود آن را تکه پاره کنم.

چگونه در چنین ظلماتی که روش‌مندی‌های عقل ریاضی همه‌چیز را در سیطره‌ی خود گرفته، می‌توانم ندا سر داد که پدیدارها در چنبره‌ی این روش‌ها، هیچ رویی از خود نمی‌نمایانند؟! من استعلایی، انسان را در جزیره‌ی تنگ و محدود خود خلاصه می‌کند تا هرچه هست تصور انسان باشد نه چیز دیگر.

کجاست آن حضوری که انسان در بیکرانگی خود در همه‌ی عالم و با همه‌ی مخلوقات، یگانه باشد و با آن‌ها به سر برد؟! آن‌ها به سر برد؟! آن‌ها به سر برد؟!

خلیفه‌ی الهی حامل همه‌ی اسماء الهی است و هر مخلوقی از مخلوقات، حامل اسمی از اسماء الهی می‌باشد که همه‌ی آن نزد خلیفه‌ی الله است و از این جهت، خلیفه‌ی الله به گستردگی همه‌ی عالم در عالم حاضر است. و این شاید همان معنایی است که یوگی آلمانی تحت عنوان «در جهان‌بودگی» بنای گفتنش را دارد. در حالی که قابیل، که همان من استعلایی است، هابیل را، یعنی این من گسترده در همه‌ی عالم را به قتل رساند و در به‌در به دنبال دفن کردن آن است!

آیا آن من استعلایی، برادر آن من گسترده که با همه و همه‌جا هست، نیست؟! برادر هستند و برادر نیستند. برادرانند چون هر دو یک چیز را مد نظرها می‌آورند، ولی چگونه قاتل و مقتول برادر باشند که یکی می‌خواهد دیگری را دفن کند؟

آدم وقتی در مقابل این سؤال شما قرار می‌گیرد با ظلماتی سهمگین روبه‌رو می‌شود، ظلماتِ زندان تنگ و تاریکِ «روش»؛ اگر بخواهد بگوید ما را با «روش» کاری نیست، انبوه اشکالات بر سرت ریخته می‌شود که می‌خواهی بدون برنامه زندگی کنی. و اگر بخواهی متذکر شوی که در چارچوب بردنِ پدیده و گشتل کردنِ آن، عملاً رابطه‌ی خود را با عالم و آدم قطع کرده‌ای؛ خیره‌خیره به تو می‌نگرند در حدی که گویا حرف قابل فهمی با آن‌ها در میان نگذاشته‌ای. حال وقتی در ذهن انسان چنین مسائلی می‌گذرد نمی‌داند باید تکلم کند یا این‌که چون از عهده‌ی ظهورِ ابعاد مختلف سؤال و جواب بر نمی‌آید، سکوت نماید. و چند کلمه‌ای تند و تیز جواب دهد به‌خصوص اگر مثل من پیرمردی کم‌حوصله باشد، راهی نمی‌بیند مگر آن‌که به رسم فردیدی، جواب‌های تندی مطرح نماید تا او را متهم به کم‌حوصلگی و عصبانیت کنند. تازه، دیوانه‌شدن نیچه‌ای و گیج و منگ‌شدن هولدرلینی پیشکش! گویا زمانه زمانه‌ای است که سخن‌گفتن هر دم‌بیلی شده است و لذا چاره‌ای جز سکوت نمی‌ماند مگر آن‌که گشایشی در بستر زبان آیات و روایات فراهم شود، اما نه زبانی که باز، حجابِ ظهور آیات و روایات گردد. موفق باشید